

در ستایش مقاومت

هرمز ایرانی

**زندانبان گفت: آن قدر این جا می مانی تا بیوسی. من
خندیدم و گفتم: من پوسیدنی نیستم، مردم پشت دیوارهای
زند/اند...**

تاریخ جامعه بشری نیازمندی های خود را می آفریند و در دوران های بحرانی، زنان و مردانی هستند که شرایط تاریخی آن ها را آموزش داده، به میدان رویارویی های طبقاتی کشانده و به زبانی دیگر بدان ها نیازمیرم دارد. آنان از درون جنبش های اجتماعی سر بر می آوردند تا بر اساس مبارزات آنان، ما و آیندگان بتوانیم در باره آن جنبش ها دقیق تر به داوری بنشینیم. چگونه می شود فراموش نمود آن زمانی را که استبداد با تمام نیرو برای نابودی جنبش آذربایجان بسیج شده بود، ندای ستار خان، باقر خان، علی مسیو و حیدر عمواغلو و هزاران انسان مبارز با تکیه بر جنبش عدالت خواهانه توده های آذری، استبداد را در میان کاخ های سیاهش به زانو در آورد. اگر فرزندان قهرمان آذربایجان همراه با شکست خواست های انقلاب مشروطه، ناکام و کشته شدند، اما استبداد هرگز قادر نشد که آرمان ها و خواسته های آزادیخواهانه آنان را از سینه ها و از بیوه شدگان و پیران روایت گر بزداياند. با وجودی که استبداد قدرت نابودی فیزیکی انسان ها را داشت و امروز نیز دارد اما هرگز قادر نخواهد بود تا یادها و خاطرات، قصه ها و داستان های انسان های پاک و روح آزادی و عدالت خواهی را به نابودی بکشاند؟

به درستی می توان گفت صفر خان سمبل جنبش های پی در پی توده های زحمتکش آذربایجان بود و این خود انگیزه ای مهم برای وی برای دوام و ایستادگی و دفاع جانانه از آرمان های آن توده ها بود. او گوهر تابناک جنبش دهقانان آذری سرزمین ماست و تجسم مردمان ستم دیده که مفهوم آزادی را نه از لابلای صفحات کتاب ها، بلکه در دقیق زندگی خود با پوست و گوشت خود لمس کرده اند، بود.

صفرخان دهقانی بود که هم چنان دهقان ماند. رزمنده ای بود، که همچنان رزمنده ماند. سر را در برابر ارباب هرگز پائین نیاورد. چشم در چشم او دوخت و "نه" بزرگی به بهای سی دو سال در بند بودن را در برابر روبا هان و سیاست بازان و ستم گران به جان خرید تا با ایستادگی خود آن ها را به زانو در آورد.

صفرخان خمیر مایه مقاومت مردم ما بود. در برابر ترفند های رنگارنگ شاهنشاهی، دست و پا یش را گم نکرد. جنبش برای زمین را به جنبش برای نجات انسان ها ارتقا داد و سرود انترناسیونالیسم بین المللی را سر لوحه زندگی خود نمود. صفرخان در میان پائینی ها و هم درد با آن ها بود و تا پایان عمرش نیز بر سر همان پیمان های دوران جوانی اش باقی ماند. رندی که بند از پای خود گشوده بود هم چنان ره پیمود تا نقاب در خاک کشید...

صفر خان با بیش از سه دهه زندانی سیاسی بودن با هزاران نفر زیست. جوانانی که به پیری رسیدند. میان سالیانی که حکایت او را به گوش مردمان رساندند. جوانانی که تنها و شکنجه شده در سلول های کمیته مشترک، اوین، ... در خیال با او هم بند بودند. بارها راه زندان های گوناگون را طی کرد. زندان عشرت آباد، جمشیدیه، قزل قلعه، زندان پرت و دور افتاده کویر، قلعه مخوف برازجان. در تنهایی و بدون دیدار آشنائی، اما با امید و اعتقاد به راهی که انتخاب کرده بود. آزادی همه انسان هایی که دوستشان داشت. زندان قصر و اوین را چون خانه خود می دانست. با همه دوران زندانشان را گذرانده بود و برای همه یار و رفیق بود روح مقاومت گر او دیوارهای بسته هر تشکیلاتی را در هم شکسته بود. آشنائی بود که هر کس سخنان ناگفته اش را با او در میان می گذاشت. با شکستن آگاهانه مرز های صوری، چه در عرصه اندیشه و چه در روحیات ناسیونالیستی حاکم در آن زمان، نمونه ای

واقعی از خواست های جنبش های اجتماعی آذربایجان در پیوند با مبارزات زحمتکشان دیگر خلق ها بود. حافظه اش حافظه زندان بود. همه را خیلی دقیق می شناخت و محک زن جوهره زندانیان بود. او غم زندان را می شناخت و تنهایی های آن را ، درد یاران در تبعید ، اشکالات و تاریک ، روشن ها را به خوبی درک می کرد. سواد خواندن و نوشتن را در زندان آموخته بود. هیچ گاه منافع جنبش را دست مایه زندگانی فردی خود نکرد و مقاومت را در تداوم پیمانی می دانست که با مردم فرودست بسته بود. در تاریخ بشریت و مبارزات اجتماعی نادر مردان و زنانی را می توان یافت که به اندازه او بر سر باورهای خود ایستاده باشند. او نشانه مقاومت جنبش ما بود. هر زمان که صحبتی از زندانیان سیاسی پیش می آمد بدون شک نام او در میان تاریکی های آن زمان زندان به میان می آمد. شیوه رفتار و کردارش در عمل او را بر تارک جنبش ضد استبدادی نشانده بود. انسانی که از پائین سر برافراشته بود. در میان پائینی ها می زیست . کلامش شیرین و خاطره گویی هایش زیبا ، سنجیده و ساده بود.

آن گاه که از جانب توده های مردم ، شعار “زندانیان سیاسی باید آزاد گردد ” ، فریاد زده شد این نام صفرخان بود که در کلام توده ها در فضا موج می زد. زمانی که درهای زندان ها به همت مبارزات مردم گشوده شد ، آزادیش نشانه رهائی مردم از بند استبداد شاهی بود. اما این بهار آزادی دیری نپایید و با تصرف قدرت توسط ضد انقلابی دیگر ، نام او و هزاران رهروان عشق می باید از تاریخ جنبش ضد استبدادی حذف می شد. نام او کفر ابلیس شد و خانه نشینش کردند تا بی افتخاران فرصت طلب و سپاس گویان شاهنشاهی به یکدیگر نشان و مدال های قلابی بدهند و صفر خان را به نسیان تاریخ بسپارند. خانه محقرش محفل یاران و رفیقان سرکوب شده اش شد. در میان درد ها و نداری ها و رنج ها با خودش بود. به چه می اندیشند تاریک اندیشان ؟ نام را هیچ قدرت و توانی نیست که از لبان مردم برچینند. او هیچ گاه سر تسلیم فرود نیاورد. به باورهایش پایبند ماند . او سمبل مقاومت ملتی برای آزادی بود و در تاریخ ملت ما جاودان خواهد ماند او یکی از قهرمانان تاریخ معاصر ما بود و هم چنان نامش صفرخان قهرمانی.